بررسی

هگل، بنیادگذار جبر انقلاب

رابطه مارکسیسم با فلسفه هگل رابطه‌ای مبهم و چندسویه است. مارکسی و انگلس در برخی از آثار خود به‌صورت جسته‌وگریخته به شرح تاثیر فلسفه هگل از هگل پرداخته‌اند اما هیچ‌گاه فرصت نکردند شرح روشنی از چگونگی این تاثیرپذیری عنوان کنند. مارکس اشارات پراکنده‌ای به فلسفه هگل در آثاری مانند «فقر فلسفه»، «نقد اقتصاد سیاسی»، «گروندریسه» و «سرمایه» (مخصوصا پیشگفتارها و پی‌نوشت‌های ترجمه‌های مختلف آن) دارد اما هیچ اثر مستقیمی را به شرح فلسفه هگل اختصاص نمی‌دهد. هگل سرانجام نتوانست مسئله تنویت کانتی را حل کند اما کوشش او دربرداردنه برخی تحولات انقلابی عمده بود. مارکس این تحولات را به اثر برد و آنها را به دیالکتیکی ماده‌وارانه دگرگون کرد. از زمان مرگ مارکس تا امروز، مفسران مختلفی تلاش کرده‌اند تاثیر فلسفه مارکس را از هگل، به‌ویژه در اساسی‌ترین آموزهاش یعنی دیالکتیک بررسی کنند. یکی از کامل‌ترین آثاری که به بررسی رابطه مارکسیسم با هگل در بین متفکران و فعالان مارکسیست پرداخته کتاب «جبر انقلاب: دیالکتیک و سنت مارکسیستی کلاسیک» اثر جان ریز متفکر مارکسیست بریتانیایی است. «جبر انقلاب» نخستین کتابی است که تنها در یک مجلد، با نگاهی جامع و فراگیر به بررسی و تحلیل همه‌جانبه روش مارکسیستی از زبان نمایندگان و متفکران اصلی سنت مارکسیستی کلاسیک می‌پردازد؛ از مارکس و انگلس تا لوکاچ‌اموری، لنین، لوکاچ، گرامشی و تروتسکی.

جان ریز، نویسنده کتاب که در طرح مسائل فلسفی و اجتماعی زبانی صریح، روشن و عاری از ابهام و پیچیده‌گویی دارد، در بحث خود به بررسی دیدگاه‌های اندیشه‌وران شاخص و تاثیرگذار مارکسیست درخصوص مسئله حساس و مبهم دیالکتیک می‌پردازد و سخن و کردار این اندیشه‌وران را به مسائل سیاسی و تئوریک معاصر پیوند می‌دهد. روشنگری جیست؟ مقدمات فکری و فرهنگی و اجتماعی انقلاب فرانسه چگونه و به دست چه کسانی فراهم آمد؟ چرا کانت، هگل و بتهوون انقلاب فرانسه را نتگ در آغوش گرفتند؟ چرا فلسفه هگل اوج اندیشه دیالکتیکی فلسفه کلاسیک ایدئالیسم آلمانی شمرده می‌شود؟ چرا نویسنده کتاب، دیالکتیک و تفکر دیالکتیکی را یگانه راه تحریر و پیشنهادهای بسیار مفیدی هم داد. زحمت تهیه کتاب هم به کردن او بود، گرچه دیدم در شناسنامه کتاب اسمی از او برای تهیه نمایه و زحمت‌های دیگری که شبیه برده نشده. کار من طولانی بود البته نشر ماهی هم بزکار است و این مسئله هم جاب کتاب را بیشتر به تاخیر انداخت.

من همه تلاشم را کردم‌اه که هم در بررگذاردن محتوای کتاب امانت‌دار باشم و هم شاعرانگی متن را حفظ کنم. گرچه هرچقدر هم تلاش کنیم در چنین کتابی زیبایی متن در جریان ترجمه از دست رفته و دست می‌رود. نتیجه این تلاش قطعا و بی‌تردید با موفقیت کامل فاصله بسیار دارد. این ترجمه مثل هر ترجمه دیگری نقص‌هایی دارد که بخشی از آن ناشی از کج‌فهمی و حتی بدفهمی مترجم و بخش دیگر آن ذاتی کتمن ترجمه است.

◀ پیش از این هم ترجمه دیگری از نسخه انگلیسی کتاب به فارسی، به قلم یحیی امامی، منتشر شده بود. چرا تصمیم به ترجمه مجدد آن گرفتید؟

دلیل ترجمه مجدد من این نبود که مبنای ترجمه یحیی امامی متن انگلیسی بود. گرچه فکر می‌کنم بهتر است ترجمه‌ها مستقیما از متن مبدا انجام بشود اما من ترجمه‌های بسیار خوبی از متون فرانسوی دیده‌ام که بر اساس ترجمه انگلیسی صورت گرفته. حقیقتش الان مایل نیستم درباره آن ترجمه صحبت کنم. وقتی ترجمه مجددی از یک متن می‌شود قطعا دلیلش آن است که مترجم دوم نقدهایی به ترجمه اول داشته. من گمان می‌کنم یکی از بهترین راه‌های نقد یک ترجمه، ترجمه مجدد آن باشد.

◀ شما عنوان کتاب را مطابق اصل فرانسه «الفاظ و اشیا» گذاشته‌اید. در زبان انگلیسی به دلیل وجود دو کتاب مشابه دیگر به همین نام، از جمله اثری به همین نام از رنسست کلنر، عنوان کتاب به «نظم اشیا» برگردانده شده و ظاهرا فوکو نیز از اول همین عنوان را برای این کتاب در نظر داشته. فکر می‌کنید چرا او این عنوان را ترجیح می‌داده؟ دلیل ترجیح «لفظ» بر «کلمه» در ترجمه خودتان از عنوان چیست؟

عنوان اصلی کتاب «نظم اشیا» بود. منتها این عنوان در فرانسه به همان مشکلی روبه‌رو شد که «الفاظ و اشیا» در زبان انگلیسی. کتابی با همین عنوان «نظم اشیا» پیش‌تر در فرانسه به چاپ رسیده بود و در نتیجه ناشر آن را نپذیرفت و کتاب نهایتا با عنوان «الفاظ و اشیا» به چاپ رسید. شاید «نظم اشیا» اولویت‌ترین عنوانی باشد که بی‌واسطه به ذهن مؤلف چنین کتابی بیاید. چون در واقع از چگونگی نظم بخشیدن به اشیا در شناخت‌های هر عصر سخن می‌گوید. اینکه یک جامعه یا یک فرهنگ در یک عصر تاریخی خاص چگونه و بر اساس کدام جدول و خانه‌بندی ذهنی به شباهت‌ها و تفاوت‌ها نظم می‌دهد و آنها را مطابق الگویی عقلانی دسته‌بندی می‌کند. بنابراین به‌زعم فوکو در هر عصر نظمی که بر اساس آن اشیا دسته‌بندی می‌شوند شکل خاص خود را دارد و هدف او در این کتاب ترسیم تاریخ تحول این شکل به نظم درآمدن اشیا و تغییر از دو دوره‌های تاریخی گوناگون است. من این عنوان را در فارسی به «الفاظ و اشیا» برگردانده‌ام. درهرحال رابطه میان لفظ و شیء در تاریخ تفکر رابطه‌ای دیرپاست و دو کلمه لفظ و شیء هم در سنت فلسفی و منطقی ما کلماتی جاافتاده‌اند.

◀ عنوان فرعی کتاب «باستان‌شناسی علوم انسانی» است. باستان‌شناسی، به عنوان روش اصلی کار فوکو، بشتوانه نوعی تاریخ‌نگاری بود که بر اولویت آگاهی سوژه‌های فردی تکیه نمی‌کند. بلکه اجازه می‌دهد مورخ در سطح ناخودآگاهی عمل کند که اولویت سوژه را خط در پدیدارشناسی و هم در تاریخ‌نگاری سنتی کنار بگذارد. ولی جدایست و توانمندی نظری روش باستان‌شناختی محدود به مقایسه شکل‌بندی‌های گفتاری در دوره‌های مختلف می‌شود. چنین مقایسه‌ای می‌تواند تصادفی‌بودن یک شیوه خاص فکرکردن را در برهه‌ای خاص نشان دهد و مثلا بگوید آدم‌هایی که در اعصار قدیم می‌زیسته‌اند متفاوت فکر می‌کرده‌اند ولی دلایل گذار از یک شیوه تفکر به شیوه‌ای دیگر را توضیح نمی‌دهد.

درست است. فوکو در بررسی ایستمه‌ها دلایل تغییر پیدا کردن آنها و تبدیل‌شدن یک ایستمه به ایستمه دیگر را تبیین نمی‌کند. می‌توان گفت تحلیل او در عین تاریخی بودن و تاکید بر بعد زمان، تحلیلی فضایی است. یعنی گستره‌های گسسته فضا را تحلیل می‌کند و به حرکت آنها در طول تاریخ توجهی ندارد. در این دوره او حد زیادی متاثر از ساختارگرایی و تکیه بر تحلیل‌ها و الگوهای زبان‌شناختی، به مسئله علیت توجهی ندارد و آن را بی‌اهمیت می‌شمارد. گرچه بعدها، مثلا در پیشگفتاری که بر ترجمه انگلیسی کتاب می‌نویسد بر این نقصان کار خود اذعان می‌کند. تدبدن ایستمه‌ها در روند تاریخی‌شان و بی‌اعتنایی به دلایل کنار از یک ایستمه به ایستمه دیگر یکسری از مهمترین انتقادهایی است که بخصوص از جانب سارتر و همفکرانش به کار او وارد شد. سارتر بر همین اساس می‌گفت کار فوکو تاریخی نیست بلکه زمین‌شناسی است. چون او تاریخ را در کار خود حذف کرده. اکنار لایه‌های گسسته زمین‌شناسی را بی‌توجه به پراکسیس انسانی و روند تاریخی آن بررسی کرده است.

◀ از سوی دیگر، فوکو پس از این کتاب دیگر به سراغ روش باستان‌شناسی نرفت و راه تبارشناسی را در پیش گرفت. سه کتابی که فوکو در اوایل کار خود نوشت و شاید ترجمه کرده‌اید «تاریخ جنون» (۱۹۶۱) «۱۳۷۷)، نشر هرمس)، «تولد پزشکی بالینی» (۱۹۶۳) «۱۳۹۲)، نشر ماهی» و «انسان‌شناسی و پدیدارشناسی» تعلق دارد. البته دوره‌بندی نظر فوکو به دو دوره باستان‌شناسی و تبارشناسی بحثی مناقشه‌انگیز است. آیا او با جرائت به این مرزبندی اعتقاد دارید؟

بله. شخصا‌یکی که فوکو در دهه ۱۹۶۰ نوشت عموما به ساختارهای ناخودآگاه گفتار و شرایط معرفت‌شناختی ممکن شدن و شکل‌گیری دانش می‌پردازد. «تاریخ جنون» تحلیل گفتار روان‌شناسی و روانپزشکی در عصر کلاسیک و دوره مدرن و «تولد پزشکی بالینی» تحلیل گفتار پزشکی و زمینه‌های پیدایش آن در دوره مدرن و عصر است. «الفاظ و اشیا» هم تحلیل ایستمه‌ها همان دوره‌های تاریخی است و شرایط معرفت‌شناختی و تحقق گفتارهای علمی در سه حیطه زبان، طبیعت و اقتصاد را در آن دو عصر بررسی می‌کند.

به مناسبت ترجمه این کتاب، با فاطمه ولیانی گفت‌وگویی مکتوب کردیم که در ادامه می‌خوانید.

◀ در فضای فکری فارسی چندین سال است که صحبت از ترجمه این اثر به قلم شما می‌شود و بالاخره امسال این ترجمه به بازار آمد. با توجه به جو حاکم بر نشر متون فکری در ایران و نادقیق‌بودن بسیاری از آنها به علت شتابزدگی بیش از حد، آگاهی از فرایند ترجمه این اثر می‌تواند راهگشا باشد. همان‌طور که از مقدمه مترجم برمی‌آید، ظاهرا برای ترجمه «الفاظ و اشیا» وقت زیادی را صرف تحقیق حول‌وحوش این اثر کرده‌اید و این همه به رغم آنکه پیش‌تر هم با فلسفه فوکو و بستر شکل‌گیری آن آشنایی قبلی و کامل داشته‌اید. نتیجه آنکه، علاوه بر ترجمه مترجم‌محور، شما با بررسی‌های بسیار خوبی از متون فرانسوی دیده‌اید که بر اساس ترجمه انگلیسی صورت گرفته. حقیقتش الان مایل نیستم درباره آن ترجمه صحبت کنم. وقتی ترجمه مجددی از یک متن می‌شود قطعا دلیلش آن است که مترجم دوم نقدهایی به ترجمه اول داشته. من گمان می‌کنم یکی از بهترین راه‌های نقد یک ترجمه، ترجمه مجدد آن باشد.

◀ شما عنوان کتاب را مطابق اصل فرانسه «الفاظ و اشیا» گذاشته‌اید. در زبان انگلیسی به دلیل وجود دو کتاب مشابه دیگر به همین نام، از جمله اثری به همین نام از رنسست کلنر، عنوان کتاب به «نظم اشیا» برگردانده شده و ظاهرا فوکو نیز از اول همین عنوان را برای این کتاب در نظر داشته. فکر می‌کنید چرا او این عنوان را ترجیح می‌داده؟ دلیل ترجیح «لفظ» بر «کلمه» در ترجمه خودتان از عنوان چیست؟

بله به‌خصوص با تاکید بر دو دوره اخیر به روند شکل‌گیری فوکو و راه که منر از حل فراتر رفتن از خود است وداشت تا اهمیت آنچه را در کتاب‌های قبلی‌اش در آن برداخته بود برجسته‌تر کند و به شکلی عمومی و روش‌مند به تحلیل رابطه میان دانش و استراتژی‌های قدرت بپردازد. درواقع این کتاب به‌خصوص‌ها اواخر حاتش، کل برنامه فکری خود را، ذیل عنوان تبارشناسی، نوعی «عشق‌شناسی» تاریخی خود» توصیف می‌کند و سه محور برای آن قائل می‌شود که تمامی آثار او از جمله باستان‌شناسی‌هایش را در بر می‌گیرد: عشق‌شناسی تاریخی خود در قلمرو رابطه ما با حقیقت، که از ما سوژه ساخته می‌سازد؛ عشق‌شناسی تاریخی خود در قلمرو رابطه ما با قدرت، که از ما سوژه اخلاقی می‌سازد؛ و عشق‌شناسی تاریخی خود در قلمرو رابطه ما با خلق که از ما سوژه اخلاق می‌سازد. بنابراین شاید نتوان گفت که کار فوکو بی‌آنکه یکدست یا کاملا منسجم باشد و با تاکید بر محور تفکر خلق دیگری تعارضات درونی داشته باشد، به شیوه خاص خود یکدست و منسجم است.

◀ چرا فوکو از روش باستان‌شناختی خود در این کتاب بررسی نظام معرفتی فرهنگ غربی را از قرن شانزدهم آغاز می‌کند؟ با توجه به اینکه آگاهی و فلسفه غرب برآمده از روش باستان است آیا نمی‌توان از ایستمه یونان باستان یا اروپای مسیحی نام برد؟

مسلما مفهوم ایستمه به دوره‌هایی که فوکو در این کتاب از آنها بحث می‌کند محدود نیست. اینکه چطور شد او در این کتاب دوراقع عمدتا تحلیل ایستمه عصر مدرن و چگونگی پیدایش مفهومی به نام انسان است. البته دوره‌بندی تاریخی فوکو تا حدی با دوره‌بندی متعارف تفاوت دارد. برای فوکو عصر مدرن از رنسانس یا حتی از دوره روشنگری و عصری که به دوره خردگرایی مشهور شده شروع نمی‌شود. فوکو از قرون هفدهم و هجدهم با نام عصر کلاسیک نام می‌برد و عصر مدرن در دوره‌بندی او از قرن نوزدهم آغاز می‌شود. به اعتقاد او از اواخر قرن هجدهم در نظام معرفتی غرب تحولی روی داد که او از درکی درک بهتر این تحول ناجرا از ترسیم نظم حاکم بر کفتار در عصر کلاسیک هم بود. زیرا در نظریه‌های رایج تاریخ علم، علوم قرن نوزدهم مثل زیست‌شناسی یا اقتصاد و فقه‌اللغه ادامه و تکامل همین علوم در قرون هفدهم و هجدهم به شمار می‌روند. او برای تحلیل ایستمه عصر مدرن مجبور بود به تحلیل دقیق و مفصل نظام حاکم بر دانش در عصر کلاسیک بپردازد و تفاوت ایستمه کلاسیک، دستور زبان و علم تحلیل ثروت‌ها را ترسیم کند و آن عصر شکل گرفتند با علومی که در قرن نوزدهم با نام‌های زیست‌شناسی، فقه‌اللغه و اقتصاد بدید آمدند نشان دهد. نشان دهد که زیست‌شناسی ادامه علم طبیعت عصر کلاسیک نیست. بلکه با آن گسستی ماهوی دارد. این امر در خصوص دستور زبان و فقه‌اللغه، و تحلیل ثروت و اقتصاد سیاسی هم صادق است. فوکو باید نشان می‌داد چه عاملی در دانش عصر کلاسیک سبب می‌شد نیازی به شکل دادن به مفهومی به نام انسان نباشد و چه چیزی باعث شد دانش قرن نوزدهم چنین چهره‌ای تولد کند. اگر به فصل‌بندی این کتاب توجه کنید، مفصل‌بندی فقط و تو اثرن میان فصل‌های مربوط به عصر کلاسیک و فصل‌های مرتبط با عصر مدرن می‌شوید. در این کتاب فقط یک فصل به دوره رنسانس اختصاص دارد که آن هم در حکم پیش‌زمینه‌ای برای درک بهتر عصر کلاسیک است. در کتاب‌های قبلی فوکو هم بحث او عمدتا به دو دوره کلاسیک و مدرن معطوف است.

◀ در فارسی هم معادل «باستان‌شناسی» و هم «دیرینه‌شناسی» برای Archaeology پیشنهاد شده است. چرا شما «باستان‌شناسی» را ترجیح می‌دهید؟

دیرینه‌شناسی واژه‌ای است که در برابر باتنلوژی (paléontologie) وضع شده که شاخه‌ای از زیست‌شناسی و زمین‌شناسی است و سعی می‌کند از طریق بررسی فسیل‌ها مشخصات موجودات زنده‌ای را که در دوره‌های مختلف زمین‌شناسی می‌زیسته بشناسد. واژه‌ای که در فارسی در برابر آرکئولوژی، یعنی کلمه‌ای که فوکو برای کار خود به‌ویژه در باستان‌شناسی از آن استفاده می‌کرد به کار می‌برد، وضع شده باستان‌شناسی است. یعنی علم شناخت آثار بازمانده از زندگی و زمینه بشری در دوره‌های پیشین. کاوش‌های باستان‌شناختی بیشتر به شناخت و بررسی یادمان‌ها معطوف است. فوکو در کاربرد واژه آرکئولوژی واژه هم‌خوانده آرشیو هم نظر دارد و منظور او از آرشیو مجموعه مدارک نیست بلکه می‌خواهد شرایط ممکن شدن و پیدایش گزاره‌ها در یک دوره تاریخی معین، ارتباط آنها با یکدیگر و نحوه دست‌به‌دنی و استفاده از آنها را در نهادها، رویه‌ها و رفتارهای اجتماعی نشان بدهد. به همین دلیل به کفتارها و گزاره‌های گردآمده در آرشیو نه مثل مدرک تاریخی بلکه مثل یادمان برخورد می‌کند. کاربرد واژه آرکئولوژی درخصوص کفتارها و گزاره‌های تاریخی برای او از هر استعاره زمین‌شناختی یا هر نظاشی برای شناخت آغاز و سرمشنا (آرکه) آنها مبراست. حقیقتش من دلیل کاربرد واژه دیرینه‌شناسی برای مرادر آرکئولوژی را نمیدم نمی‌شود. شاید کاربرد واژه باستان‌شناسی که به یک دانش کاملا معلوم و مشخص و شناخته‌شده ارجاع دارد برای اشاره به کار فوکو کمی دور از ذهن می‌نموده. یک بار یکی از دوستان مترجم به من گفت این واژه باستان‌شناسی محال است این واژه بشد.

اما این اصطلاح قرار نیست «حیا بیفتد»، منظور خود فوکو هم از کاربرد واژه‌ای که در یک حوزه دیگر شناخت، مثلا حکمایا حافظه‌اره است و انتقال او به حوزه معرفت‌شناسی و تاریخ علم دقیقا نشان‌دادن غرابت و ناسازگاری‌های برداشتش در مقایسه با تاریخ علوم متعارف و سنتی بوده است. به‌علاوه کاربرد واژه‌ای مثل دیرینه‌شناسی تلویحا تداعی‌ها‌ی است که کار فوکو را زیرمنشاسی می‌دانند و معتقدند او با غایب کردن انسان و حرکت پیش‌رونده تاریخ در تحلیل‌هایش، فرهنگ را از تاریخ جدا کرده و به آن طبیعی جلوه می‌دادند.

عکس: مهدی نکوی‌شیری

◀ فوکو در این کتاب از اصطلاح ایستمه استفاده می‌کند و آن را نظام خاص حکمرما بر یک دوره تاریخی خاص می‌داند. برخی آن را با مفهوم پارادایم تامس کوهن قابل قیاس دانسته و برخی منتقدان آن را تعبیر دیگری از مفهوم ایدئولوژی نزد مارکس می‌خوانند که برخلاف دعوی اصلی تحقیقات فوکو رک‌وبویی ایدئالیستی دارد. تا چه حد می‌توان ایستمه را چنین تعبیر کرد؟

کمان نمی‌کنم مفهوم ایستمه در تفکر فوکو سخنیتی با مفهوم ایدئولوژی در معنای مارکسیستی آن داشته باشد. در تحلیل هر ایستمه تحلیل ساختارهای صوری دانش موردنظر است و مفهوم جهان‌بینی در آن جایی ندارد. اما در خصوص کوهن و مفهوم پارادایم مسئله متفاوت است. خیلی‌ها معتقد به نزدیکی ایستمه فوکو و پارادایم کوهن‌اند. در واقع هم شاید بتوان شباهت‌هایی بین این دو مفهوم دید، بی‌آنکه از تفاوت‌های آنها که اتفاقا در مواردی اساسی هم هست غافل شد. هم‌اظور که مفهوم پارادایم الکوی کست که در زبان منشخص درک حوزه علمی منشخص کاربرد دارد و کار پژوهشگران در آن حوزه بر آن اساس انجام می‌شود و با رخ دادن دگرگونی و انقلاب علمی تغییر می‌کند. مفهوم ایستمه هم نظام رابطه میان دانش‌های گوناگون و ساختار حاکم بر آنها در یک عصر تاریخی مشخص است و با به سر آمدن آن عصر گرچه از میان نمی‌رود اما جایگاه خاصه‌اره خود را به ایستمه‌های دیگر می‌دهد. منتها ایستمه شمول معنایی گسترده‌تری دارد و فقط شامل گفتارها و گزاره‌های علمی نمی‌شود، بلکه بر تمامیت گفتارهای که در آن دوره تاریخی شکل می‌گیرند حاکم است. به‌علاوه در مفهوم ایستمه بر ناخودآگاه‌بودن این ساختار به‌شدت تاکید شده است. می‌توان گفت وجود اشتراک ایستمه فوکو و پارادایم کوهن تاریخی بودن آنهاست. البته تاریخی بودن هم‌ارز با نسبی‌بودن نیست. من می‌دانم در مفرهنگ‌شناسی انگلیسی‌زبان بحثی تازه بود در اروپا و بخصوص در فرانسه تاریخی نداشت. مفرهنگ‌شناسی مثل بنظار یا کانگیلم بیش از کوهن علوم را از منظر تاریخی تحلیل می‌کردند. خود کوهن هم بر تاثیر معرفت‌شناسی مثل الکساندر کویره بر کارش معترف بود. ضمن آنکه ساختار «ساختار انقلاب علمی» کوهن به زبان فرانسوی در دهه ۱۹۷۰ متقابلا بر کار مفرهنگ‌شناسان فرانسوی تاثیر گذاشت و کوچه خیلی از مؤلفان به آن واکنشی مثبت نشان دادند. در مجموع بسیاری معتقدند مفرهنگ‌شناسی در فرانسه بعد از ترجمه کتاب کوهن به فلسفه شناخت شد. به‌علاوه به اعتقاد او فوکو بر تحلیل‌هایش، فرهنگ را از تاریخ جدا کرده و به آن طبیعی جلوه داده است.

**◀ فوکو در این کتاب از مفهوم ایستمه برای تحلیل معرفت‌شناختی این شکل از پزشکی نیست. بلکه نشان می‌دهد کدام ساختارها و نهادهای اجتماعی و اقتصادی متاثر از چه نیازهایی از طریق سیاست و قانون‌گذاری زمینه‌های پیدایش آن را فراهم کردند و اعمال نظارت و رویه‌های انضباطی چگونه با گفتاری به نام پزشکی بالینی گره خورده است. من در مقدمه مختصری که بر ترجمه این کتاب نوشتم مسیحی کردم نشان بدهم که این اثر در واقع نقطه کارهای بعدی فوکو را، که شرح آن رفت، فراهم می‌آورد. اما از آن زمان و به‌ویژه در دو دهه گذشته فوکو به یکی از پراقبال‌ترین متفکران غربی در ایران بدل شده است. آثار زیادی از فوکو و نیز در شرح فلسفه او به فارسی ترجمه شده و به جاپ‌های متعدد رسیده است. از جمله مهم‌ترین مترجمان آثار فوکو در ایران فاطمه ولیانی است. ولیانی مترجمی است کزیده‌دار که بدون حاشیه‌های متداول طی دو دهه اخیر به ترجمه آثار مهمی از فوکو پرداخته است. آخرین اثری که از فوکو به قلم او ترجمه شده «الفاظ و اشیا: باستان‌شناسی علوم انسانی» است که به تازگی با ترجمه‌ای دقیق و روان و به همت نشر ماهی منتشر شده است. این کتاب از سخت‌ترین آثار فوکو است و ترجمه آن مستلزم تحقیقات زیادی درباره این اثر بوده است. مقدمه و پانویس‌های روشنگر و بجای مترجم نشان‌دهنده جست‌وجوی وسیع در منابع و تسلط او به فلسفه فوکو است. او در این مقدمه کوشیده زمینه تاریخی اثر، نمایی کلی از مختصات فکری فوکو و جریان‌های فلسفی در فرانسه در زمان نگارش کتاب، انتقادات مطرح‌شده بعد از انتشار کتاب و پاسخ فوکو به آنها و نیز انتقادات بعدی خود فوکو به «الفاظ و اشیا» را شرح دهد. در ضمن، نشان می‌دهد چگونه «الفاظ و اشیا» نطفه کارهای بعدی فوکو را با خود حمل می‌کند. ولیانی پیش از این نیز چند اثر مهم را از فوکو به فارسی ترجمه کرده است: تاریخ جنون (۱۳۷۷، نشر هرمس)، کوکیتو و تاریخ جنون (نقد دریدا بر «تاریخ جنون» و پاسخ فوکو به او، ۱۳۸۸، نشر هرمس) و تولد پزشکی بالینی (۱۳۹۲، نشر ماهی). «تاریخ جنون» تحلیل گفتار روان‌شناسی و روانپزشکی در عصر کلاسیک و دوره مدرن و «تولد پزشکی بالینی» تحلیل گفتار پزشکی و زمینه‌های پیدایش آن در این دو عصر است. «الفاظ و اشیا» هم تحلیل ایستمه‌های همان دوره‌های تاریخی است و شرایط معرفت‌شناختی و تحقق گفتارهای علمی در سه حیطه زبان، طبیعت و اقتصاد را در آن دو عصر بررسی می‌کند. درحالی‌که بحث فوکو در دهه ۱۹۷۰ بیشتر معطوف به تحلیل ساختارها و تکنولوژی‌های قدرت و نهادها و رویه‌هایی است که قدرت به واسطه آنها اعمال می‌شود. با این همه، به اعتقاد من دوره‌ای که فوکو در آن باستان‌شناسی‌های خود را نوشت گسسته از دوره تبارشناسی او نیست و نمی‌توان از فوکو متقدم و متاخر سخن گفت. در کتاب‌های اول فوکو هم نقش نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بارز است و تأثیر آنها در شکل‌گیری دانش برجسته شده است. در «تاریخ جنون» نشان می‌دهد که شکل‌گیری ساختاری به نام افاسنگاه آبجایی در عصر کلاسیک که کارکرد آن محصورکردن دیوانگان و بعضی از دیگر گروه‌های اجتماعی بود چگونه و متاثر از چه عوامل اجتماعی و اقتصادی صورت گرفت و چه شد که پس از انقلاب فرانسه ساکنان این افاسنگاه‌ها تغییر کردند. چرا همه کسانی که در این افاسنگاه‌ها درند بودند آزاد شدند و فقط دیوانگان در بند باقی ماندند. یا در قرن نوزدهم «آزادسازی» دیوانگان از بند غل و زنجیر در چه زمینه‌های ممکن شد. «تولد پزشکی بالینی» هم محدود

از اول سارتر، میشل فوکو و گیدو مورتارا، پاریس، ۱۹۶۱ عکس: Getty Images

گفت‌وگو با فاطمه ولیانی به مناسبت ترجمه کتاب «الفاظ و اشیا؛ باستان‌شناسی علوم انسانی» اثر میشل فوکو

رابطه پیچیده فوکو با مارکسیسم

علی سالم

عکس: مهدی نکوی‌شیری

الفاظ و اشیا
میشل فوکو
ترجمه: فاطمه ولیانی
ناشر: ماهی
قیمت: ۸۷۰۰۰ تومان

بیوگرافیک «زندگی‌های فوکو» را خوانده‌اید و به جمله‌ای که نقل کردید هم تا به حال برخورده‌اید و نمی‌دانم در چه زمینه‌ای و از قول چه کسی بیان شده، البته من به هیچ‌وجه مدعی شناخت جامع و تمام و کمال فوکو نیستم اما با همین شناخت مختصر هم می‌توانم یک چیز را با قاطعیت بگویم. او به اذعان خود از مفاهیمی که در آثار مارکس مطرح شده‌اند در کار خود استفاده و بر اساس آنها نظریه‌پردازی کرده. در پاسخ پرسش قبلی شما به یک نمونه از آن اشاره کردم. عناصری که او از کتاب دوم سرمایه، آن هم در اواخر دهه ۱۹۷۰ برگرفته نشان می‌دهد که کار او با این «حضرت آقا» به‌هیچ‌وجه تمام نشده بوده. ناچارم تکرار کنم که در مواردی حتی غیرمستقیم در آثارش از او نقل‌قول آورده. به گفته خودش برای تحریک مارکسیست‌هایی که صرف نقل‌قول‌آوردن از مارکس برایشان کافی است تا گاری را معتبر بدانند و ارزشمند در مورد همان گزاره‌هایی که در واقع از آن مارکس بوده به فوکو نقد هم کرده‌اند. فراموش نکنیم که او روزی، فکر می‌کنم در ۱۹۸۳، یعنی خیلی بعد از تاریخ جمله‌ای که میسی در کتابش آورده. درباره مارکس گفته بود: «اگر هم بدبریم که او امروز در شرف ناپدیدشدن است. روزی دوباره سر بر خواهد آورد». کمان می‌کنم سیر کنونی رخدادهای جهان ناقلی این گفته فوکو نباشد.

◀ تا چه حد می‌توان تفکر فوکو را در قالب نظریات پست‌مدرن در فلسفه و سیاست قرن بیستم بررسی کرد، به‌خصوص با توجه به نحوه معرفی فوکو در زبان فارسی و کره‌خوردن او با جریان پست‌مدرن در ایران؟

تلقی فوکو به‌منزله فیلسوفی پست‌مدرن محدود به ایران نیست. در کشورهای انگلیسی‌زبان و حتی گاه در خود فرانسه بسیاری او را در زمره متفکران پست‌مدرن قرار می‌دهند. نقد فوکو از مدرنیته، مرکزیت‌زدایی از سوژه و نفی انسان‌گرایی محورهایی در اندیشه فوکو هستند که او را به پست‌مدرن‌ها نزدیک می‌کند. آثار اولیه او نقد معرفت‌شناختی عصر مدرن و دانش‌های مولود این عصر است و برخلاف مدعاهای روشنگری نه حرکت تاریخ و خرد غربی را حرکتی به سوی او به جلو و مترادف پیشرفت می‌بیند نه این حرکت را متضمن رهایی بشر از قیودی که در طول تاریخ دست و پای او را بسته بود. در «تاریخ جنون» نشان انقباد از روان‌شناسی و روانپزشکی را تحلیل می‌کند و در «تولد پزشکی بالینی» زمینه‌های معرفتی پیدایش پزشکی مدرن را، نشان می‌دهد که این شکل شیوه‌های روح بود و آثار بی‌نظیری را دراین‌باره نوشته است. او به این نیامد اما علاقه زیادی به فرهنگ و هنر ایرانی داشت. در حوانی آشنایی دست‌اولی با اسلام پیدا کرد. خیلی از نهادها و ساختارهای اجتماعی در مارکس طی آن سال‌ها وجود داشت و او در مارکس چیزهای زیادی یاد گرفت. کتابی هم به نام «فقر فلسفه» که در آن طراحی از افراد برجسته معنوی در مارکس به زبان آلمانی دارد.

اغلب آثار مهم او متعلق به بعد از جنگ جهانی دوم است. اغلب آثار مهم او متعلق به بعد از جنگ جهانی دوم است. تبیین‌ترین آنچه توسط فوکو ارائه شده است و امیدوارم به این برنامه کار شده است که در طراحی از افراد برجسته معنوی در مارکس به زبان آلمانی دارد.

اغلب آثار مهم او متعلق به بعد از جنگ جهانی دوم است. تبیین‌ترین آنچه توسط فوکو ارائه شده است و امیدوارم به این برنامه کار شده است که در طراحی از افراد برجسته معنوی در مارکس به زبان آلمانی دارد.

◀ از کارهای آینده‌تان بگویید؟ آیا کتاب دیگری از فوکو در دست ترجمه دارید؟

در حال‌حاضر خوشحاتانه کتابی در دست ترجمه ندارم. مسائلی ذهنم را مشغول کرده. اما هنوز شکل یک پروژه کاری را نگرفته.

گفته‌ها

اسلام‌شناسی از دیدگاه تیتوس بورکهارت

تیتوس ابراهیم عزالدین بورکهارت (۱۹۰۸-۱۹۸۴) حکیم متاله و صاحب‌نظر برجسته در علوم سنتی و مبانی هنر دینی، آثاری مهم از خود در مابعدالطبیعه، علم‌النفس، عرفان، رمزشناسی، و نقد تجدد در ابعاد گوناگون برجسای گذارده است. بخش قابل‌توجهی از پژوهش‌ها و آثار بورکهارت به هنر قدسی و سنتی ادیان الهی تعلق دارد و در این زمینه علاوه بر مقالات متعدد درباره هنر اسلامی چندین کتاب مهم دارد که خصوصا کتاب «هنراسلامی: زبان و بیان» او شاخداری مهم در تبیین مبانی هنر اسلامی و معرفی آن است. دوشنبه و سه‌شنبه هفته گذشته همایش ملی بررسی آرا و آثار تیتوس بورکهارت به همت مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، به‌صورت مجازی و با حضور استادانی از داخل و خارج کشور برگزار شد. آنچه در ادامه می‌خوانید گزیده‌ای از سخنان سیدحسین نصر، استاد برجسته علوم اسلامی در دانشگاه جرج واشنگتن آمریکا در این نشست است.

طبی عمر خود با متفکران زیادی برخورد کردم که یکی از بزرگ‌ترین آنها بورکهارت بود. تا قبل از وفات او با هم مکاتبه داشتیم و بعد از اینکه به آمریکا تبعید شدم، توانستم به لوزان بروم و او را ببینم. او از فضایل و استعدادهای گوناگونی برخوردار بود. استاد بی‌نظیری در هنر، فلسفه، متافیزیک و ادیان بود و آثار برجسته‌ای از خود به جا گذاشت. بورکهارت در مدرسه هم‌شاگردی شوان بود و مانند او در سال‌های آتی حتی در او ایجاد شد که آنچه در غرب وجود دارد، اصالت معنوی ندارد و به همین دلیل مدت زیادی به مراکش رفت و با استادان سنتی در مدرسه و حوزه‌های عرفانی درس خواند و با بزرگان صوفیه در غرب آشنایی پیدا کرد. در دهه ۱۹۳۰ به اروپا بازگشت و همراه شوان بود. بورکهارت در آن سال‌ها به دلیل تخصصی که در هنر و فرهنگ آفریقای شمالی به دست آورده بود مورد توجه یونسکو قرار گرفت. به همین دلیل سفرهای متعددی به مراکش انجام داد. از درآمد و زندگی‌اش را از ریاست بر یک مرکز انتشاراتی می‌گذراند و در آنجا کتاب‌های مهمی درباره جنبه سنتی هنر و حوزه‌های ذی‌ربط به چاپ رساند. خانواده ادیبان ایجاد کند. اما من نیز با بورکهارت موافقم که یونک بین حقایق عالم رابطه‌ای و عالم مثال اشتباه می‌کرد و آنچه که می‌گفت زاده‌اذانی تمثیلی بشر است.

او چهار مقاله نوشت که به‌صورت کتاب درآمد و نقدی بر جواب‌دنیای جدید بود و به علوم جدید انتقاد کرده است. این کتاب به زبان انگلیسی ترجمه شده است و امیدوار